

مناظره با دکتر حسین سوزنچی (پاسخ به قسمت چهارم)

حجت‌الله نیکویی

با سلام و سپاس خدمت جناب دکتر سوزنچی، بدون مقدمه به سراغ نقدها و پاسخ‌های شما می‌روم.

با پوزش از جنابعالی خواهش می‌کنم برای یک بار هم که شده به مکتوبات قبلی‌تان در همین مناظره

مراجعه کنید تا فراموشی خودتان را به پای بی‌دقتی من نگذارید. من در مکتوب قبلی گفتم شما

خودتان در تعریف معجزه می‌گویید: «در عمل هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل آن را بیاورد»

آنگاه در پاسخ مرا متهم به بدفهمی و تقل به مضمون مبتنی بر ذهنیت خودم کرده و گفته‌اید:

آیا عبارت «هیچ‌کدام ما نمی‌توانیم» یا «سایر انسان‌ها از انجام آن ناتوان‌اند»، با عبارت «هیچ انسان

دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند» یک معنا دارد؟

و منظورتان این است که من سخن شما در تعریف معجزه را به نوعی تحریف کرده‌ام. جناب آقای

سوزنچی من تعریف شما از معجزه را از روی مکتوبات خودتان نقل کردم و بر مبنای آن پرسش‌های

خودم را پیش کشیدم؛ اکنون تعجب می‌کنم چرا می‌زنید زیر همه چیز؟! یک بار دیگر به نقل قول‌های

من دقت کنید! در قسمت اول از این مناظره (دربارهٔ اعجاز و تحدی قرآن کریم) گفتید:

معجزه یعنی کاری که هیچ‌کدام از ما نمی‌توانیم بکنیم

سپس در قسمت دوم وقتی به تجربی بودن و آزمون‌پذیری معجزه اشاره کردید، گفتید:

[معجزه کاری است که] به لحاظ وقوعی بقیه انسان‌ها از انجام آن کار ناتوان هستند؛ ... یعنی

وقوع مانند این کار از دیگران منطقاً ممکن است، اما در عمل هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد.

به جمله خودتان دقت کنید: «در عمل هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد» و در صفحه بعد نیز باز معجزه را چنین تعریف کردید:

مقصود ما از معجزه یعنی انجام دادن کار خارق‌العاده‌ای که سایر انسان‌ها از انجام آن ناتوانند ...

حالا این سه را خودتان در کنار هم بگذارید و بگویید این که من از قول شما معجزه را چنین تعریف کردم: «در عمل هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل آن را بیاورد»، بدان معنی است که سخن شما را تحریف و براساس ذهنیت خودم نقل به مضمون کرده‌ام؟ شما برای این که نشان دهید من سخن‌تان (در تعریف معجزه) را درست و دقیق نقل نکرده‌ام، فقط به دو جمله از قسمت اول مکتوبتان اشاره کرده‌اید:

(۱) هیچ‌کدام ما نمی‌توانیم [مانند آن را بیاوریم]

(۲) سایر انسان‌ها از انجام آن ناتوانند.

و بعد پرسیده‌اید: آیا این دو با عبارت «هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند»، یک معنا دارد؟ و فراموش کرده‌اید که این را هم گفته بودید:

(۳) [معجزه کاری است که] به لحاظ وقوعی بقیه انسان‌ها از انجام آن کار ناتوان هستند ...

[یعنی] وقوع مانند این کار از دیگران منطقاً ممکن است، اما در عمل هیچ‌گاه رخ نمی‌دهد.

اکنون آیا ترکیب سه مورد بالا این نمی‌شود که معجزه از دیدگاه شما کاری است که «در عمل هیچ

انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل آن را بیاورد»؟

از سویی دیگر در پاسخ شما به این قسمت نکته‌ای وجود دارد که به گمانم در آن هم دقت نکرده‌اید

و آن این‌که در تعریف معجزه گفته‌اید «هیچ‌کدام از ما نمی‌توانیم [مثل آن را بیاوریم]». سوال من این

است که منظور شما از ضمیر «ما» در این جمله (تعریف) چیست؟

«ما» یعنی خود شما؟

«ما» یعنی خودتان به علاوه اهل خانواده و اقوام و دوستان‌تان؟

«ما» یعنی همه این موارد به علاوه مردم روستا یا شهر خودتان؟

مسلماً پاسخ شما هیچ‌کدام از اینها نیست. در واقع شما وقتی می‌گویید «ما»، منظورتان همه انسان‌های

«غیر از مدعی نبوت» است.

اکنون وقتی می‌گویید «هیچ انسان دیگری عملاً نتواند مانند آن را بیاورد» این پرسش پیش می‌آید که

در کدام بازه زمانی؟ مثلاً چند روز، هفته، ماه، سال، یا ...؟ در اینجا پاسخ‌تان مطابق آنچه نقل کردم

«هیچ‌گاه» است؛ بلی هیچ‌گاه! پس حالا که معجزه را چنین تعریف می‌کنید، به پرسش بعدی منتقل

می‌شویم که به نظرم با آن‌که بارها با وضوح و شفافیت تمام و با تعابیر مختلف مطرح کردم ولی

هربار با کلی‌گویی و منحرف کردن بحث، از پاسخ‌گویی به آن طفره رفتید! آن سوال این بود که: وقتی

کسی برای مثال در برابر عمل موسی (تبدیل عصا به مار) قرار می‌گیرد، چگونه و با چه روشی

می‌تواند بفهمد یا پی‌ببرد به این‌که هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل آن را بیاورد، تا بتواند نام

آن را مطابق تعریف شما «معجزه» بگذارد؟ متأسفانه شما به جای اعتراف به اینکه در اینجا با بن‌بستی حل‌ناشدنی مواجه شده‌اید، با کلی‌گویی‌های مکرر و منحرف کردن بحث، از پاسخ طفره رفتید! شما مرتب تذکر می‌دهید که تحدی مدعایی فلسفی نیست، بلکه تجربی است. من در پاسخ گفتم:

بِسارِ خوب، حالا شما بگویید با روشی تجربی چگونه می‌توان فهمید که «در عمل هیچ‌گاه و هیچ انسان دیگری نمی‌تواند مانند آن را بیاورد»؟ آیا می‌توان همهٔ کرهٔ زمین را گشت و از همهٔ آدمیان در صدها کشور و هزاران شهر و روستا و جزیره و مناطق دورافتاده در سرتاسر کرهٔ زمین پرس و جو کرد تا معلوم شود که؟

شما این پرسش را پاسخ ندادید و آن را حمل بر «فلسفی» دانستن مدعای تحدی کردید و گفتید:

این نوع اشکال شما بر تمام یافته‌های علوم تجربی وارد است؛ بنده عرض کردم اگر ادعایی تجربی بود، نمی‌توان انتظار پاسخ فلسفی داشت. گزارهٔ «در عمل هیچ‌کس و هیچ‌گاه نمی‌تواند مانند آن را بیاورد» یک گزاره فلسفی است که دلالت بر استحاله دارد و در حوزهٔ دانش‌های تجربی چنین گزاره‌ای مطرح نمی‌شود.

تا اینجا، نه تنها از پاسخ دادن به پرسش من طفره رفته‌اید، بلکه دچار تناقض‌گویی هم شده‌اید! بالاخره گزارهٔ «در عمل هیچ‌کس و هیچ‌گاه نمی‌تواند مانند آن را بیاورد»، تجربی است یا فلسفی؟ فراموش نکنید که خودتان مدعای تحدی (معجزه) را چنین تعریف کرده‌اید. اگر این گزاره فلسفی است، پس باید به روش فلسفی (استدلال عقلی) اثبات شود. در این صورت چرا استدلال عقلی نمی‌آورد؟ و اگر تجربی است، خوب من پرسیدم که شما بگویید اگر خودتان سه هزار سال پیش در برابر «تبدیل مار به عصا» توسط موسی قرار می‌گرفتید، با همان روش تجربی چگونه به این واقعیت پی می‌بردید که

کار موسی معجزه است؟ باز به جای پاسخ واضح و شفاف به این پرسش مهم به سراغ پویر رفتید و گمان کردید با توسل به نظریه ابطال‌پذیری پویر می‌توانید گره فروبسته را باز کنید. من (در مکتوب قبلی) نشان دادم که توسل شما به پویر و نظریه‌اش کاملاً نابجا و غیرمنطقی است، اما باز هم مماشات کردم و گفتم بسیار خوب «از شما می‌خواهم با روش پویر به سوال موردبحث جواب دهید و بگویید چگونه می‌توانیم به معجزه بودن کار موسی پی‌ببریم؟ فرض کنیم شما خودتان سه هزار سال پیش در برابر عمل خارق‌العاده موسی یعنی تبدیل عصا به مار قرار گرفته‌اید. اکنون با به‌کارگیری روش پویر بگویید که:

الف) همان روز اول و به محض مواجه شدن با عمل خارق‌العاده موسی نام آن را معجزه می‌گذارید؟

ب) مدتی درباره آن تحقیق و پرس و جو می‌کنید تا ببینید که آیا مدعای «هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل آن کار را بکند» توسط کسی نقض می‌شود یا نه؟ اگر پاسخ شما به این پرسش مثبت است، بگویید چند روز، هفته یا سال جستجو می‌کنید و به دنبال موارد نقض می‌گردید تا آن مدعا مقبول نظرتان افتد؟

و به تعبیر ساده‌تر حضرت‌عالی چگونه و تا چه زمانی به روش تجربی تحقیق و جستجو می‌کنید تا به این نتیجه برسید که کار موسی معجزه است؟ شما به پرسش واضح و شفاف من چنین پاسخ داده‌اید:

مفاد منطقی پرسش شما این است که من چگونه با روش تجربی یک مدعای فلسفی محض

(استحالة یک مطلب) را اثبات کنم؟!!! این عبارت شما پارادوکسیکال است.

عجبا! آدمی حیران می ماند از این همه فراموشی و بی دقتی! جناب سوزنچی عزیز گزاره «هیچ انسان دیگری هیچ گاه نمی تواند مثل آن را بیاورد» متعلق به خودتان است، نه من! به مکتوبات قبلی تان در همین مناظره مراجعه کنید تا ببینید که خودتان در تعریف معجزه این گزاره را آورده اید. حالا اگر فلسفی است، شما موظف هستید به روش عقلی و فلسفی نحوه احراز آن را نشان دهید، و اگر تجربی است با روش تجربی. من تعیین تکلیف نکردم که شما این گزاره را چگونه و با چه روشی اثبات یا تایید یا تحکیم یا ... کنید. شما مرتب در برابر پرسش من، این مدعای نادرست را تکرار می کنید که گویی من از شما خواسته ام مدعایی فلسفی را با روش تجربی اثبات کنید؛ و بعد مرا به همین خاطر متهم به بی دقتی می کنید. باید بگویم خیر جناب سوزنچی عزیز! آن چه من از شما خواستم فقط و فقط این بود که وقتی برای مثال در برابر عمل موسی (تبدیل عصا به مار) قرار می گیریم، چگونه و با چه روشی می توانیم به این موضوع پی ببریم که هیچ انسان دیگری هیچ گاه نمی تواند مثل آن را انجام دهد، تا بتوانیم نام آن را معجزه بگذاریم؟ و این پرسش دقیقاً مبتنی بر تعریف خودتان از معجزه بود، نه تعریفی (یا گزاره ای) که من از خودم ساخته یا بافته باشم. حالا خودتان می دانید که این گزاره فلسفی است یا تجربی! من تعیین تکلیف نکردم و نمی کنم! اما شما که مرتب اصرار می کنید این گزاره تجربی است، در برابر این پرسش واضح و شفاف که: بسیار خوب، با روش تجربی چگونه می توان آن را تصدیق کرد، تا بتوان نام آن را معجزه گذاشت؟ متاسفانه باز هم پاسخی ندادید.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن بپردازیم این است که گفته بودم:

شما می گوید: انجام معجزه دلالت بر صدق مدعای نبوت دارد، یعنی مدعی نبوت باید «معجزه» کند تا

ما بفهمیم که واقعا پیامبر است. به بیان دیگر مطابق نظر خودتان هر عمل عجیب و خارق العاده ای

معجزه نیست و نبوت مدعی را اثبات نمی‌کند. پس باید به نحوی واضح و شفاف بگویید چگونه می‌توان «معجزه» را از «عمل صرفاً خارق‌العاده» تشخیص داد. این پرسش را از آن رو مطرح می‌کنم که ممکن است کسی عملی صرفاً خارق‌العاده (و نه معجزه) انجام دهد و ادعای نبوت هم بکند و از قضا در همان شهر و دیار، یا اطراف آن، کسی نتواند مثل آن را بیاورد؛ آنگاه مطابق نظر شما باید قبول کرد که کار آن مدعی «معجزه» است.

در پاسخ به این نکته گفته‌اید:

من به نحو واضح و شفاف در یادداشت اول نوشتم: «اعجاز حتماً باید با تحدی همراه باشد تا دلالت بر نبوت داشته باشد. بحث ما صرفاً درباره وقوع امر خارق‌العاده از شخص پیامبر نیست. نمی‌خواهیم بگوییم پیامبران هر کار خارق‌العاده‌ای کردند، مصداق معجزه است.

مگر من گفتم شما معجزه را صرفاً عمل خارق‌العاده دانسته‌اید؟ سخن مرا که خودتان عیناً نقل کرده‌اید یک بار دیگر بخوانید تا دریابید که پاسخ‌تان چقدر بی‌ربط است. من می‌گویم اگر به این پرسش پاسخ ندهید که معجزه را (مطابق تعریف خودتان) چگونه می‌توان از «عمل صرفاً خارق‌العاده» تشخیص داد، آنگاه درواقع معنای سخن‌تان این می‌شود که هر مدعی نبوت چنان‌چه عملی صرفاً خارق‌العاده انجام دهد، و تحدی هم کند، می‌توان بدون هیچ دلیلی نام آن را معجزه گذاشت (یعنی لازم نیست درباره این‌که واقعا معجزه است یا صرفاً عملی خارق‌العاده تحقیق و تامل کنیم). به عبارت دیگر من نگفتم که شما معجزه را عمل صرفاً خارق‌العاده تعریف کرده‌اید، خیر! من بارها تعریف شما را عیناً آورده‌ام و بر مبنای همان تعریف پرسیدم چگونه و با چه روشی می‌توان فهمید که برای مثال عمل خارق‌العاده «تبدیل عصا به مار» توسط موسی (که با تحدی هم همراه است)، عملی صرفاً خارق‌العاده نیست، بلکه این ویژگی را دارد که «هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مانند آن را انجام دهد.»

باز هم می‌گویم اگر به این پرسش پاسخ واضح و شفاف ندهید، تمام ساختار استدلالی شما درباره نبوت فرومی‌ریزد.

در ادامه گفته‌اید:

یک بار دیگر عبارت خودتان را بخوانید «ممکن است کسی عملی صرفاً خارق‌العاده (و نه معجزه) انجام دهد و ادعای نبوت هم بکند» طبق تعریفی که من کاملاً واضح و شفاف بیان کردم «عمل خارق‌العاده» «همراه با ادعای نبوت»، معجزه است؛ نمی‌فهمم چرا می‌فرمایید کارش این دو ویژگی را دارد، بعد داخل پراتز می‌نویسید (نه معجزه)! تعریف من از معجزه کاملاً شفاف است و اگر این تعریف شفاف را نمی‌پذیرد همین را شفاف بگویید و پرونده بحث را مختومه اعلام کنید؛ چرا بنده شفاف‌گویی متهم می‌کنید؟!

در اینجا سخن مرا ناقص مطرح کرده‌اید. من می‌گویم موسی ادعای نبوت کرده و برای اثبات مدعای خودش کاری خارق‌العاده هم انجام داده و به قول شما تحدی هم کرده است. اکنون آیا همین کافی است تا نبوتش را بپذیریم؟ پاسخ از دیدگاه خود شما منفی است، چون خودتان می‌گویید باید معجزه کرده باشد تا نبوتش اثبات شود، نه صرفاً یک عمل خارق‌العاده. یعنی باید به نحوی معلوم شود که تبدیل عصا به مار عملی صرفاً خارق‌العاده نیست، بلکه معجزه است. حالا پرسش من این است که چگونه و با چه روشی می‌توان فهمید که تبدیل عصا به مار توسط موسی (که ادعای نبوت هم می‌کند) عملی صرفاً خارق‌العاده نیست، بلکه معجزه است. چنانچه به این پرسش پاسخی واضح و شفاف ندهید (که نداده‌اید و هر بار به نحوی طفره رفته‌اید)، درواقع گویا گفته‌اید که هرکس ادعای نبوت کرد و عملی خارق‌العاده هم انجام داد و گفت این کار من معجزه است، ما نیز باید همان‌جا نام

عمل خارق‌العاده‌اش را معجزه بگذاریم و مدعایش را بی‌دلیل بپذیریم! و معنای این سخن حذف شرط معجزه برای نبوت است.

نکته مهم دیگر اینکه گفته بودم: خطای مهلک شما در اینجا این است که توجه نمی‌کنید که قرار است مدعای «معجزه بودن عمل موسی» (در مثال مورد بحث) در مرحله بعد، به‌عنوان مقدمه یک برهان عقلی برای اثبات نبوت موسی قرار بگیرد. (شما می‌گویید: معجزه دلالت بر نبوت دارد و این نیاز به دلیل عقلی دارد.) پس اگر مدعای معجزه بودن عمل موسی مدعایی تجربی و نهایتاً احتمالاتی باشد، دیگر نمی‌تواند مقدمه برهان عقلی و فلسفی قرار گیرد، چراکه نتیجه را تجربی و احتمالاتی می‌کند. اما مدعای نبوت (دریافت وحی از سوی خدا و صاحب ماموریت الهی بودن) مدعایی تجربی نیست و اصولاً خارج از محدوده تجربه و آزمون‌پذیری تجربی است. بنابراین برای اثبات آن باید دلیل عقلی (برهان) بیاورید، و مقدمه برهان نمی‌تواند گزاره‌های تجربی یا احتمالاتی (و در نهایت ظنی) باشد.

شما در پاسخ گفته‌اید:

شما انتظار دارید معجزه دلالتش [بر نبوت] به نحو فلسفی محض باشد؛ چیزی که من چندبار

گفتم این‌گونه نیست.

اولاً با عرض پوزش شما درباره «تشخیص معجزه» چنین گفتید، نه «دلالت معجزه بر نبوت»! این دو را نباید با هم خلط کرد. خوب است به یک مورد از مکتوبات قبلی‌تان اشاره کنید تا معلوم شود کجا

گفته‌اید که «دلالت معجزه بر نبوت» به نحو عقلی و فلسفی نیست، بلکه به نحو تجربی است.

ثانیا شما بازهم فراموش کردید که در قسمت دوم از بحث‌مان در پاسخ به این‌که انجام معجزه چگونه دلالت بر ارتباط خاص مدعی نبوت با خدا و در مرحله بعد صدق نبوتش می‌کند، دلیل عقلی آوردید، نه تجربی! پس چرا می‌گویید دلالت معجزه بر نبوت تجربی است نه فلسفی؟

باز در ادامه و در پاسخ نوشته‌اید:

اولا پیش‌فرض این صورت‌بندی این است که استدلال‌ها به دوگونه تجربی و عقلی تقسیم می‌شود که فقط دسته دوم یقینی است؛ و این پیش‌فرض ... پشتوانه منطقی موجهی ندارد ...

اگر از زاویه منطق ارسطویی نگاه کنیم، استدلال موجه استدلالی است که مقدمات آن نهایتاً به مقدمات بدیهی ختم شود؛ و مقدمات بدیهی بر شش قسم است که دو قسم از آن محسوسات و مجربات است؛ و منطقاً استفاده از هرگونه از اقسام مقدمات بدیهی در کنار هم رواست و نتیجه یقینی خواهد بود. مثلاً شما در منطق ارسطویی می‌توانید با دو مقدمه تجربی و عقلی محض، استدلال منطقی درست کنید و به نتیجه یقینی برسید؛ و صرف حضور مقدمات تجربی در یک استدلال ... موجب نمی‌شود که نتیجه آن استدلال یقینی نشود؛ مثلاً:

مقدمه تجربی: تعداد مدادهای روی این میز، چهار تاست

مقدمه عقلی: ۴ زوح است (یعنی ۴ بر دو بخش مساوی قابل تقسیم است)

نتیجه: تعداد مدادهای روی این میز، به دو بخش مساوی قابل تقسیم است.

حتی اگر اسم این استدلال را استدلال تجربی بگذارید، باز ناچارید به یقینی بودن مفاد آن اذعان کنید.

اما دقت نکرده‌اید که مطابق سخن خودتان از نظر ارسطو محسوسات و مجربات از بدیهیات محسوب می‌شوند و مسلم است که با چنین فرضی نتیجه استدلال فوق قطعی و یقینی است، چون مقدمه اول آن اگرچه تجربی است، ولی مطابق نظر ارسطو بدیهی محسوب می‌شود. اما آیا مطابق معرفت‌شناسی جدید، محسوسات و مجربات (که مقدمه اول این استدلال از همین دسته است) «بدیهی» و «یقین‌آور» هستند؟ به هیچ وجه! اما شما در ادامه گفته‌اید:

شاید شما می‌خواهید از زاویه برخی مناقشاتی که برخی متاخران بر قضایای تجربی وارد کرده‌اند که مطلق قضایای حسی و تجربی را اساساً ظنی قلمداد می‌کنند وارد شوید.

در پاسخ می‌گوییم: بلی قطعاً من از همین زاویه وارد شده‌ام و قضایای حسی و تجربی را نهایتاً ظنی می‌دانم. شما در پاسخ گفته‌اید:

این گونه نیست که گزاره‌های حسی و تجربی همگی ظنی‌اند.

من برای این که بحث بیش از این طولانی نشود فرض را بر این قرار می‌دهم که سخن شما در اینجا درست است و دست‌کم پاره‌ای از گزاره‌های حسی و تجربی قطعی و یقینی و پاره‌ای دیگر ظنی هستند. بسیار خوب، حالا سوال این است که گزاره به قول شما تجربی «هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل عمل موسی را انجام دهد» که شما از طریق تجربه و آزمون به آن رسیده‌اید، قطعی و یقینی است یا ظنی؟ شما در برابر عمل موسی قرار گرفته‌اید و بعد ادعا کرده‌اید که من به روش آزمون و تجربه رسیدم به این قضیه که عمل موسی معجزه است، یعنی هیچ انسان دیگری هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل آن را بیاورد. آیا به این مدعا قطع و یقین دارید یا آن را ظنی می‌دانید؟ اگر قطعی می‌دانید بگویید چگونه به قطع و یقین رسیدید و اگر ظنی می‌دانید پس در مرحله بعد که می‌خواهید از معجزه به

نبوت استدلال کنید گزاره‌ای ظنی را در استدلال‌تان آورده‌اید و این باعث می‌شود نتیجه استدلال‌تان هم ظنی شود.

بگذارید به همان استدلالی برگردیم که شما در چارچوب منطق ارسطو آورده‌اید و گفتید با آن‌که مقدمه تجربی دارد، نتیجه‌اش قطعی و یقینی است

مقدمه تجربی: تعداد مدادهای روی این میز، چهار تاست

مقدمه عقلی: ۴ زوج است (یعنی ۴ بر دو بخش مساوی قابل تقسیم است)

نتیجه: تعداد مدادهای روی این میز، به دو بخش مساوی قابل تقسیم است.

اکنون سوال من از شما این است: مقدمه اول از نظر خودتان یقینی است یا ظنی؟ از دو حال خارج نیست، یا آن را یقینی می‌دانید، یا ظنی. اگر آن را یقینی (قطعی) می‌دانید، پس در واقع مطابق سخن خودتان دو مقدمه قطعی و یقینی، نتیجه قطعی و یقینی داده‌اند. سلمننا! اما آیا در استدلالی که برای دلالت معجزه بر نبوت می‌کنید نیز مقدمه اول‌تان («این کار معجزه است») جزو گزاره‌های تجربی یقینی است؟ مسلماً در اینجا پاسخ منفی است. اما اگر آن مقدمه را ظنی می‌دانید، هرگز نمی‌توانید نتیجه استدلال را قطعی و یقینی قلمداد کنید. چون نتیجه تابع اخس مقدمات است.

در بحث تشخیص معجزه از رجوع به متخصص نیز سخن گفتید و من پرسش‌هایی را مطرح کردم که در واقع آنها را بی‌پاسخ گذاشتید و تکرار مدعا کردید. پرسش من این بود که وقتی موسی عصا را به مار تبدیل می‌کند، چگونه می‌توان فهمید که این یک معجزه است، یعنی انجام چنین کاری از انسان‌های دیگر بر نمی‌آید؟ شما در پاسخ به این پرسش گفتید:

... ظرفیت هر سیستم وجودی خاص معلوم است. یعنی ظرفیت صدور کارها از هر سیستمی آستانه‌ای دارد که متخصصان آن حوزه آن را می‌شناسند ... (مثال چرتکه) ... دقیقاً همین‌جا است که پای متخصص به میان می‌آید: یعنی متخصص است که می‌فهمد ظرفیت چرتکه تا کجاست و چگونه محاسبه‌ای از عهده چرتکه بر نمی‌آید. در خصوص معجزه هم، متخصصان عرصه مربوطه می‌فهمند که آن حوزه تخصصی (مثلاً سحر) ظرفیتش تا کجاست و چگونه کارهایی با سحر انجام شدنی نیست.

من در نقد مدعای شما پرسیدم:

چه کسی گفته است که ظرفیت هر سیستم وجودی خاص (برای متخصصان آن حوزه) معلوم است؟ این مدعای کلی نیازمند دلیل است و با آوردن یک مثال (چرتکه) نمی‌توان کلیت آن را اثبات کرد. برای مثال چگونه می‌توان با قاطعیت گفت که «ظرفیت و آستانه انجام کارها در حوزه سحر بر متخصصان این حوزه یعنی ساحران معلوم است»؟ کاملاً ممکن است انجام کاری از نوع سحر باشد ولی متخصصان نتوانند تشخیص دهند که این نیز نوعی سحر است. دنیای سحر و جادو (به فرض وجود) دنیایی بسیار پیچیده و اسرارآمیز است و کاملاً ممکن است کاری از نوع سحر باشد ولی متخصص سحر نتواند به این موضوع پی‌ببرد. فراموش نکنیم که متخصص یک حوزه بودن به معنای این نیست که در آن حوزه هیچ‌چیز از نظر شخص متخصص، پنهان و ناآشنا نیست و او حتماً و قطعاً تمام فرمول‌ها و مهارت‌ها و علوم و اسرار و رموز مربوط به آن حوزه را به‌طور کامل و صددرصد می‌داند. چنین چیزی دست‌کم در بسیاری از حوزه‌ها ناممکن است.

استدلال من در رد مدعای شما کاملاً دقیق و منطقی بود و شما در پاسخ فقط مدعای خود را تکرار کردید و گفتید:

این اشکال شما ناشی از این است که در عرصه‌ای که خودتان تخصص ندارید، و علی‌القاعده مخاطب هم تخصص ندارد، از ابهامش استفاده کرده‌اید. بنده مثال چرتکه را زدم ... و شما مثال را عوض کردید.

پس از آن دو مثال دیگر هم برای تقویت مدعای خود آوردید، یکی مثال مکانیک بود که مثلا تشخیص می‌دهد مشکل این ماشین در حوزه مکانیک نیست و به سیستم برق آن برمی‌گردد، و مثال دوم‌تان نیز پزشک متخصص قلب بود که گفتید او می‌تواند با قاطعیت بگوید مشکل بیمارش در حوزه بیماری‌های قلبی نیست و چیزی دیگر است (مثلا ممکن است به معده ربط داشته باشد).

من در پاسخ گفتم:

همین دو مثال‌تان هم غلط است. مدعای من این است که پزشک متخصص قلب به هیچ وجه نمی‌تواند با قاطعیت و یقین کامل بگوید «قلب تو کاملا سالم است و این بیماری ربطی به قلب ندارد» با تاکید می‌گویم چنین سخنی آشکارا نادرست است. ممکن است قلب بیمار دچار مشکلی باشد که هنوز در حوزه بیماری‌های قلبی به خوبی شناخته شده نیست، و یا شناخته شده است ولی متخصص قلب نمی‌تواند تشخیص دهد. فراموش نکنیم متخصص قلب بودن به معنای معصوم بودن در حوزه تشخیص بیماری‌های قلبی نیست، چنان‌که متخصص سحر بودن نیز به معنای معصوم بودن در تشخیص سحر از غیرسحر نیست. مثال مکانیک هم که آورده‌اید عینا با همین توضیحاتی که دادم نقش بر آب می‌شود.

و حالا در قسمت چهارم از مناظره به‌جای پاسخ به استدلال من ادعای خودتان را تکرار کرده و گفته‌اید:

به نظرم ... دو مثال من (متخصص مکانیک اتومبیل و متخصص قلب) پاسخ مرا کاملاً واضح می‌کند. در خصوص مکانیک به قدری مثالم روشنگر بوده که هیچ سخنی نگفته‌اید و در خصوص متخصص قلب هم مدعی هستید که اگر متخصص قلب به کسی بگوید این بیماری تو به قلب مربوط نمی‌شود ادعای عصمت و علم به همه رموز قلب کرده است

شما بارها مرا به شگفتی واداشته‌اید و اینجا نیز یکی از همان موارد است. من ابتدا از شما پرسیدم: چه کسی گفته است که ظرفیت هر سیستم وجودی خاص (برای متخصصان آن حوزه) معلوم است؟ این مدعای کلی نیازمند دلیل است و با آوردن یک مثال (چرتکه) [یا حتی مثال‌های متعدد] نمی‌توان کلیت آن را اثبات کرد. اما شما برای مدعای کلی‌تان دلیلی نیاوردید و سوال مرا بی‌پاسخ گذاشتید! پس از آن دلیلی کاملاً روشن و منطقی آوردم و گفتم:

متخصص یک حوزه بودن به معنای این نیست که در آن حوزه هیچ چیز از نظر شخص متخصص، پنهان و ناآشنا نیست و او حتماً و قطعاً تمام فرمول‌ها و مهارت‌ها و علوم و اسرار و رموز مربوط به آن حوزه را به‌طور کامل و صددرصد می‌داند. چنین چیزی دست‌کم در بسیاری از حوزه‌ها ناممکن است.

برمبنای همین دلیل روشن و بدیهی گفتم مثال‌های شما (مکانیک اتومبیل و متخصص قلب) غلط است و توضیح دادم که ممکن است قلب بیمار دچار مشکلی باشد که هنوز در حوزه بیماری‌های قلبی به خوبی شناخته شده نیست، و یا شناخته شده است ولی متخصص قلب نمی‌تواند تشخیص دهد. چنین پدیده‌ای هزاران بار در طول تاریخ رخ داده و نکته‌ای که گفتم از بدیهیات است. اساساً مگر رشد یا پیشرفت علم معنایش همین تکامل تدریجی و اصلاح نواقص و خطاهای قبلی در پرتو کشفیات تازه نیست؟ فهم این نکته بدیهی نیاز به دقت بالایی ندارد.

گفته‌اید که:

در خصوص مکانیک به قدری مثال روشن‌گر بوده که هیچ سخنی نگفته‌اید

خیر دوست عزیز! خطای فاحشی کرده‌اید و من این را به حساب کم‌دقتی شما می‌گذارم. من ابتدا در پاسخ به مثال متخصص قلب گفتم:

پزشک متخصص قلب به هیچ وجه نمی‌تواند با قاطعیت و یقین کامل بگوید «قلب تو کاملاً سالم است و این بیماری ربطی به قلب ندارد» ... ممکن است قلب بیمار دچار مشکلی باشد که هنوز در حوزه بیماری‌های قلبی به خوبی شناخته شده نیست، و یا شناخته شده است ولی متخصص قلب نمی‌تواند تشخیص دهد. فراموش نکنیم متخصص قلب بودن به معنای معصوم بودن در حوزه تشخیص بیماری‌های قلبی نیست.

و بعد گفتم مثال شما درباره مکانیک هم به همین ترتیب نقش بر آب می‌شود. آیا معنای سخن من این نیست که عیناً با همان دلیل یا توضیحی که درباره متخصص قلب دادم غلط بودن مثال مکانیک نیز آشکار می‌شود؟ آیا این به معنای آن است که من در برابر مثال مکانیک پاسخی نداده‌ام؟ آیا می‌بایستی عین همان توضیحی را که درباره مثال متخصص قلب دادم کلمه به کلمه درباره مثال مکانیک تکرار می‌کردم؟

در پاسخ به نقدی که به مثال متخصص قلب زدم گفته‌اید:

در خصوص متخصص قلب هم مدعی هستید که اگر متخصص قلب به کسی بگوید این بیماری تو به قلب مربوط نمی‌شود ادعای عصمت و علم به همه رموز قلب کرده است

چرا مدعای مرا دقیقا آن‌گونه که خودم مطرح کردم نمی‌آورید و بحث را آشفته می‌کنید؟ سخن من این بود که اولاً ممکن است بیماری شخص از نوع بیماری قلبی باشد ولی در علم پزشکی (و در حوزه بیماری‌های قلبی) هنوز کشف نشده باشد، و ثانیاً ممکن است در حوزه بیماری‌های قلبی کشف شده باشد ولی پزشک متخصص قلب در تشخیص خطا کند (فراموش نکنیم که پزشک هرچقدر هم متخصص باشد، معصوم نیست. ممکن است اشتباه تشخیص دهد). بنابراین از این‌که متخصص قلب می‌گوید بیماری شخص به قلب ربط ندارد، منطقی نمی‌توان نتیجه گرفت که بیماری او قطعا و یقیناً از نوع بیماری‌های غیرقلبی است. این سخن روشن و بدیهی کجا و آنچه شما به من نسبت داده‌اید کجا؟

پرسش دیگر من درمورد رجوع به متخصص برای تشخیص «معجزه» این بود که:

نظر کدام کارشناس ملاک است؟ یک یا دو کارشناس؟ گروهی از کارشناسان؟ این گروه با کدام روش و معیار انتخاب می‌شوند؟ اگر کارشناسان مختلف نظرات متفاوت و ضد و نقیض دادند، تکلیف چیست؟ جانب کدام طرف را باید گرفت و به چه دلیل؟ فراموش نکنیم که در اینجا با موضوعی بسیار مهم و حساس و سرنوشت‌ساز (تشخیص پیامبر حقیقی از مدعیان دروغین) مواجه هستیم و می‌خواهیم سرنوشت دنیا و آخرت‌مان را رقم بزنیم. بنابراین نباید چنین امری را با امور دیگر زندگی روزمره که به متخصص رجوع می‌کنیم قیاس کرد.

شما در پاسخ به این پرسش ابتدا گفته‌اید:

بحث کارشناسی ذاتاً به کمیت و تعداد ربطی ندارد که سوال شود چند تا کارشناس باید تایید

کنند. بحث کارشناسی یک بحث کیفی است

خوب حالا کیفی بودن بحث کارشناسی در موضوع تشخیص معجزه نتیجه‌اش چیست؟ سراغ کدام کارشناس برویم؟ بهترین کارشناس؟ بهترین کارشناس در این زمینه را چگونه و با چه معیاری می‌توان پیدا کرد؟

پاسخ به این پرسش را که «اگر کارشناسان مختلف نظرات متفاوت و ضد و نقیض دادند، تکلیف چیست؟ جانب کدام طرف را باید گرفت و به چه دلیل؟» به آینده حواله داده‌اید و در ادامه گفته‌اید:

مراجعه به متخصص یک سیره عقلایی در تمام جوامع بشری است و اتفاقا هر جا اهمیت و حساسیت موضوع بیشتر باشد، مراجعه به متخصص مهم‌تر می‌شود. ما برای یک سرماخوردگی ساده شاید سراغ متخصص ریه نرویم اما اگر احتمال دهیم که قلبمان مشکل حاد دارد حتما جستجو می‌کنیم که بهترین متخصص قلب را پیدا کنیم.

قیاس‌تان مع‌الفارق است. وقتی بیمار می‌شویم نزد پزشک می‌رویم تا درمان‌مان کند چون او بیماری‌ها و راه درمان آنها را آموخته است. همین‌طور در هر موضوع دیگری در زندگی روزمره (مثلا مشکلات حقوقی) به متخصصی رجوع می‌کنیم که در آن حوزه درس خوانده یا تجربه و مهارت دارد. حالا در موضوع ما نحن فیه، یعنی هنگامی که برای مثال موسی ادعای نبوت کرده و عصا را هم تبدیل به مار کرده، پیش چه نوع متخصصی برویم که تخصصش تشخیص معجزه از عمل صرفا خارق‌العاده است؟ مگر چنین حوزه تخصصی‌ای هم داریم؟ می‌گویید بهترین ساحران را پیدا می‌کنیم و از آنها می‌پرسیم که آیا عمل موسی سحر است یا معجزه؟ بسیار خوب، اولاً بهترین متخصص در سحر و ساحری را چگونه پیدا می‌کنید؟ ثانیاً بهترین ساحر هم با توضیحاتی که پیش از این و در قسمت‌های قبلی دادم

نمی‌تواند با قطع و یقین بگوید این سحر نیست. و حتی اگر هم بگوید این سحر نیست، معجزه بودن آن اثبات نمی‌شود.

پس تا اینجا نه با روش تجربی و نه با روش رجوع به متخصص نتوانستید نشان دهید که معجزه بودن یک عمل خارق‌العاده را (که توسط یک مدعی نبوت انجام می‌شود) چگونه می‌توان تشخیص داد (یا احراز کرد) و همین به‌تنهایی نشان می‌دهد که بنیان ادعای شما مبنی بر تشخیص پیامبران حقیقی از طریق معجزه بر آب است.

اما برویم به سراغ مرحله بعد، یعنی دلالت معجزه بر صدق مدعی نبوت. من در این قسمت بحثی را آغاز کردم که شما به آن نیز نتوانستید پاسخ دهید و این یعنی پایان ماجرا! توضیح این‌که پس از بحث درباره تعریف معجزه و نحوه تشخیص آن پرسیدم: «فرض کنیم به‌نحوی معلوم شود انسان‌های دیگر از انجام نظیر آن (تبدیل عصا به مار) عاجزند، به چه دلیل باید این کار توسط مدعی نبوت را ناشی از ارتباط خاص او با خدا دانست؟» شما در پاسخ گفتید:

چون جز خداوند، هیچ‌کس قادر مطلق نیست ... و خداوند است که می‌تواند عملی انجام دهد که هیچ‌کس دیگری توان انجام آن را ندارد.

من در پاسخ گفتم: پیش‌فرض استدلال شما این است که «فقط خداوند قادر مطلق می‌تواند عملی انجام دهد که هیچ‌انسان دیگری توان انجام آن را ندارد». در حالی که این پیش‌فرض آشکارا کاذب یا دست‌کم فقط مدعایی بی‌دلیل است. کاملاً ممکن است یک انسان به‌واسطه ارتباط با جن‌ها یا موجودات ماوراءطبیعی یا فرازمینی‌ها (و در اینجا اضافه می‌کنم: شیطان) عملی انجام دهد که دیگر

انسان‌ها از انجام نظیر آن عاجز باشند ... بنابراین منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که انجام آن ناشی از ارتباط ویژه او با خداوند قادر مطلق است. شما در پاسخ به این اشکال گفتید:

همین‌که یک مسیر مفروض (ارتباط با جن‌ها یا موجودات ماوراء طبیعی یا فرازمینی‌ها) را برای آن انسان خاص بازکردید، این مسیر برای همه انسان‌ها بازمی‌شود. بحث بر سر این است که «هیچ انسان دیگری نتواند»، نه این‌که فعلاً نتواند. لذا مخاطب معجزه می‌تواند همه احتمالاتی را که به ذهنش می‌رسد برای آن ارتباط باشد، یکی یکی بیازماید؛ و مدعی معجزه باید نشان دهد که کار او از جنس هیچ‌یک از آنها نیست.

من در پاسخ گفتم:

اولاً منطقاً محال نیست که یک نفر با جن‌ها و موجودات ماوراء طبیعی یا فرازمینی‌ها (یا شیطان) ارتباطی داشته باشد که هیچ انسان دیگری نداشته باشد. بلی، وقتی من ادعا می‌کنم که فلان شخص با جن یا شیطان یا موجودات فرازمینی ارتباط دارد، معنا یا نتیجه منطقی آن این است که وجود چنین ارتباطی در مورد انسان‌های دیگر هم ممکن است. اما از این امکان منطقاً نتیجه نمی‌شود که حتماً انسان‌های دیگری هم هستند که با این موجودات ارتباط دارند، آن‌هم ارتباطی در این سطح. پس کاملاً ممکن است انسانی با شیطان یا جن‌ها یا موجودات ماوراء طبیعی و فرازمینی ارتباط داشته و دیگر انسان‌ها در عمل ارتباط نداشته باشند، یا ارتباط داشته باشند، اما نه در چنین سطحی.

از اینها گذشته فرض کنیم معدود انسان‌های دیگری هم وجود دارند که به‌خاطر ارتباط با موجودات ماورایی می‌توانند مانند آن را انجام دهند، اما چگونه می‌توان آنها را یافت تا آنها نیز با «تبدیل عصا به مار» مدعای معجزه توسط موسی را نقض کنند؟ ممکن است چنین کسانی در سرزمین‌هایی دوردست باشند و ما خبر نداشته باشیم. برای تحقیق در این مورد چه مدت زمانی لازم است؟ و اگر ما در

جستجوی خود نتوانیم چنین افرادی را بیابیم، آیا باید نتیجه بگیریم کار موسی منطقاً نتیجه ارتباط

خاص او با خدا بوده است؟

من در واقع نشان دادم که استدلال‌تان ناتمام است، و شما در اینجا دیگر پاسخی ندادید و آرام و بی‌صدا از کنار آن گذشتید. یعنی تا اینجا نه توانستید بگویید که چگونه می‌توان معجزه بودن یک عمل (مانند تبدیل عصا به مار) را تشخیص داد، و نه توانستید استدلالی درست بیاورید که نشان می‌دهد انجام معجزه توسط مدعی نبوت دلالت بر صدق مدعی نبوتش می‌کند.

و اما در آخر از روش استدلالی گردآوری شواهد و قرائن سخن گفته‌اید و بعد از آن وعده داده‌اید که در قسمت‌های بعدی با همین روش نبوت را اثبات می‌کنید:

انشاءالله من نبوت را در حدی اثبات خواهم کرد که عقلاً عموماً این اثبات‌ها را می‌پذیرند و زندگی‌شان را براساس همین نوع معرفت‌ها بنا می‌کنند.

مشتاقانه منتظرم تا ببینیم شما نبوت پیامبر اسلام را با این روش چگونه اثبات می‌کنید.